

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال چهارم- پاییز و زمستان ۱۳۸۵

خیام؛ اندیشه و عصرش

دکتر مریم خلیلی جهاننغ
دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

خیام؛ شاعر، فیلسوف، ریاضی دان، و متفکر است که در زمانه خاصی از سختگیری و تعصب می زیست. بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر او به لحاظ تأثیری که بر منش و شخصیت او داشته بسیار اهمیت دارد. رباعیاتی که از او بازمانده از یک سو چهره فیلسوفی شکاک را ترسیم می کند که برای رهایی از رنج زیستن، توصیه ای جز اغتنام فرصت و بهره گیری از لذات حیات ندارد و از سوی دیگر سیمای مردی را که برای رویارویی با زمانه و التیام دردهای درونی خود نوعی مقابله منفی را فقط در گفتار خویش انعکاس می دهد در حالی که زندگی عملی او کاملاً متفاوت با این گونه نگرش است. رویکرد به این مسأله موضوع بحث این مقاله خواهد بود. *مطالعات فرهنگی*
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی: فیلسوف، شک، بودا، هستی، بدبینی، رنج.

مقدمه

چون حاصل آدمی در این جای دو در جز درد دل و دادن جان نیست دگر

خرم دل آن که یک نفس زنده نبود و آسوده کسی که خود نژاد از مادر

(هدایت، ۱۳۸۱: ۷۵)

خیام، شاعر، متفکر و اندیشمندی است که برای زمانی که در آن می زیست، ساخته نشده بود. غنای فکری او، در حصار تنگ هول و هراس های تعصب ورزی عصر سلجوقی نمی گنجد و همین بود که از او شخصیتی درون ریز، حساس، کم حرف و بی حوصله پرداخته بود. انسانی که از آن زمان خود نباشد و بسی فراتر از زمان بیندیشد به کفر و الحاد و بی دینی که تنها سلاح جوامع بسته است، محکوم می گردد و در مقابله با چنین فضایی یا باید تن به اسارت و نیستی بدهد، یا سکوت معنی دار را انتخاب کند و به درون خود پناه ببرد. البته آنچنان که ما می اندیشیم خیام نتوانسته و شاید هم نخواسته که تفکر خود را کاملاً پنهان بدارد و آنچه در مورد تهمت الحاد و سفر حج او می گویند (دشتی، ۱۳۵۶: ۳۰) حکایت از همین مسأله دارد. سخنان نجم الدین رازی در مرصاد العباد و قول قفطی در تاریخ الحکما در دهری گری او نیز نشان دیگری از این حکایت است (همان: ۱۸ و ۳۰). اما این خیامی که جلوتر از زمانه حرکت می کرد، فیلسوف العالم، حجه الحق، سیدالحکمای مشرق و مغرب، و به قول شهر زوری، تالی ابن سینا و از نظر قفطی (با وجود انتقاد از اشعارش) امام خراسان و علامه دوران و به گفته عمادالدین کاتب، بی مانند در همه فنون حکمت و بخصوص در ریاضیات، از نظر ابوالحسن بیهقی مسلط بر تمام دقایق حکمت و ریاضیات و به اعتقاد زمخسری، حکیم جهان و فیلسوف گیتی بوده است. البته او در دستگاه امرای سلجوقی مکرم و معزز، و از حمایت وزیر متعصب آنان هم برخوردار بود اما پا در زمانه ای داشت که فضای درگیری حنفی ها و شافعی ها و عرصه تاخت و تاز جبر اشاعره بود و هر نوع آزادی اندیشه را هدف قرار می داد. تمام مقوله های عقلی در دوره ترکان سلجوقی، مردود و منفور و مخالف شریعت تلقی می شد. حتی بر امام محمد غزالی که آموختن منطق را مباح می دانست خرده گرفتند و این در حالی بود که او یکی از بزرگترین علمای اسلامی زمانه محسوب می شد. کتاب سیاست نامه پرده از روی نگرش و تفکر نظام الملک، وزیر مقتدر سلجوقی بر می دارد. او فقط باورهای مذهبی خود را

موجه و محق می دانست و بقیه ی مذاهب را نفی می کرد و به بهانهٔ مصلحت ملک و ملت، یعنی بهانهٔ همیشگی زورمداران در نابود سازی پیروان دیگر مذاهب اسلامی بخصوص شیعیان و اسماعیلیان می کوشید. او از ص ۲۲۷ تا ص ۲۸۷ کتاب سیاستنامه از صفحهٔ ۲۲۷ تا ۲۸۷ به معرفی «بد مذهبان» و مصادیق آن مانند «مزدک»، «سینباد» «باطنیان و قرمطیان»، «محمد برقمی»، «ابوسعید جنابی و پسرش ابوطاهر» و «خرمدینان» و «بابک» پرداخته. اسماعیلیان و رافضیان را از نظر سیاسی و مذهبی، دشمن سرسخت دین و دولت دانسته و آنان را با بقیهٔ کسانی که از نظر او «بدکیش» بودند یکسان تلقی کرده است. نظام الملک. در سراسر عمر خود به دفع و آزار آنان می پرداخت و به اتهام رفض، هرگونه خفت و خواری را نسبت به آنان روا می داشت و آنان را از خدمات دولتی هم محروم می ساخت و از این نظر شیعیان مانند یهودیان و گبران از کلیهٔ حقوق سیاسی و اجتماعی محروم بودند، رفتار محمود و مسعود غزنوی و طغرل و الب ارسلان را در راندن شیعیان از درگاه می ستود و حتی قیام ملی یعقوب لیث بر ضد خلفای عباسی را دارای رنگ شیعی و باطنی گری می دید. (نظام الملک، ۱۳۵۸: ۱۴)

او نهضت های ملی بابک و مازیار را این گونه تعبیر می کرد: «معتصم را سه فتح برآمد که هر سه قوت اسلام بود: یکی فتح روم، دوم فتح بابک، سوم فتح مازیار گبر به طبرستان، که اگر از این صفت یکی بر نیامده بودی اسلام شده بود». (همان: ۲۸۴) وقتی خوانندهٔ ایرانی، این تعبیر ها را از خواجه نظام الملک می شنود و می خواند، در ایرانی بودن او شک می کند. مثلاً در معرفی مزدک عبارت «زمین عجم» باعث تعجب خوانندهٔ ایرانی می شود:

«مردی بود که اندر زمین عجم بیرون آمد و او را موبد موبدان گفتندی، نام او مزدک بن بامدادان» (همان: ۲۳۰) وقتی چشم خواننده به «زمین عجم» می افتد، نویسندهٔ کتاب را مرد عربی تصور می کند که ایرانیان را در مقابل اعراب «عجم» می داند و ایران را «زمین عجم». نه مرد کاردانی که اصل او از «توس خراسان» است و همهٔ اصالت و هویت او به ایرانی بودن او برمی گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اندیشه خیام

در چنین روزگاری، مردی که ذهن ریاضی داشت و در همه چیز نگرشی منطقی و عقلی را دنبال می کرد، نمی توانست خود را به راحتی با شرایط و اوضاعی که به هیچ وجه برای او قابل پذیرش نبود تطبیق دهد. در زمانه ای که «خود بر حق پنداری خواجه نظام الملک»، همه انسان مداران و روشن بینان جامعه عصر سلجوقی را به انزوای غریبی کشانده بود، دو جریان فکری جدید ظهور کرد که در واقع نوعی مقابله منفی با تعصب خشک قدرت بود. این دو جریان فکری از درون وجود یک ایدئولوژیست اسلامی و یک فیلسوف روشن اندیش سر برزد: حسن صباح و خیام. پیام حسن صباح، پیامی دینی بود. او مذهب را علیه مذهب به کار گرفت و همان طور که می دانیم نهضتی را پی نهاد که سال ها بلای جان حکومت سلجوقی بود و خواب آرام آنان را آشفته می ساخت و سرانجام نیز بنا به اقوالی، فداییان حسن صباح، جان نظام الملک جزم اندیش را گرفتند. اما پیام خیام، پیامی روشن بینانه بود، علیه تاریکی اندیشه یک سونگر عصر سلجوقی. خیام در رباعیات خود که احتمالاً با وسواس آنها را از چشم و گوش نامحرمان دور نگه می داشت، علیه تفکر دینی حاکم سخن گفت و برای نفی خود مداری وزیر قدرتمند سلجوقی، حداقل در سخن به همه چیز پشت پا زد. در واقع او برای پایان دادن به یک اندیشه نادرست، آترا از پایه و ریشه مورد حمله قرار داد و به رد اصالت آن پرداخت و این شاید ذهن کجی و عصیانی در مقابل یک جریان قشری گری دینی بود.

خیام یک فیلسوف بود. آرای ابن سینا و فلاسفه یونان را می شناخت. با دهریه و مانویه آشنا بود. بدینی فلسفی جزوی از ذهنیت او، و شک و تردید نسبت به همه چیز، میراث اندیشه ریاضی وار او بود. فیلسوفان شکاک همیشه در تمام جوامع حضور داشته و دارند و جریان های عظیم اندیشه و تفکر را شکل می دهند. اپانیسادهای کسانی مانند «چاندوگیه» و «سوسنوید» را معرفی می کند که به برهمنان بد می گفتند و منکر خدا و بهشت و دوزخ و تناسخ بودند و همه این چیزها را، اندیشه هایی موهوم و کلماتی دروغ می پنداشتند. «جابالی»، سوفسطایی سخنور و برهمن مشهوری بود که ایمان او دچار تزلزل شده بود و چنین می گفت: «دلم به حال آنهایی

می سوزد که از کام های دنیایی رو می گردانند و به جستجوی نیکی برای نیکبختی اخروی می شتابند و در مرگی نا بهنگام فرو می روند». (دورانت، ۱۳۶۷: ۴۸۲) و در جای دیگر می گوید: «ای راما، فرزانه باش، یقین بدان که جز این جهانی نیست. از آنچه هست بهره مند شو و هر چه ناخوشایند است، آن را به دور افکن.» (همان کتاب، همان صفحه)

در زمان ظهور مهاویر و بودا، همه جای هند پر از غلغله بحث های فلسفی بود و بیشتر این سخنان رنگ و بوی الحاد و مادی گری داشت. اپانشادهای متأخر و کتاب های بودایی، اشارات زیادی به این مرتدها دارند. «بریهستی» یکی از نیهلیست های این دوران است و قطعه شعری دارد که قسمتی از آن چنین است:

«... نه بهشتی هست، نه رهایی غایی
 نه روانی، نه جهانی دیگر، نه شعایر طبقاتی
 ... چگونه این تن، هنگامی که خاک شود،
 زمین را باز می بیند؟ و اگر روحی بتواند
 به جهان های دیگر برود، چرا آن دلبستگی نیرومندی که مرده
 به بازماندگانش دارد، او را به زندگی باز نمی گرداند؟
 ... تازندگی دوام دارد، آن را در آسایش و شادی سپری کن.» (پیشین: ۴۸۳)

نتیجه این افکار، پدید آمدن یک مکتب مادی هندی به نام «چارواک» بود که اساس معتقدات ودایی را مورد انتقاد قرار می داد و بعد از پیدایش این فضا بود که آیین «جین» و «بودا» رفته رفته در هند شکل گرفت.

فیلسوفان و اندیشمندان تاریخ، انسان را زاده رنج می دانند. او با رنج زاده می شود، در رنج به سر می برد و با رنج هم می میرد. رنج، اگر چه در یک دیدگاه عرفانی، انسان را می سازد و به تکامل می رساند اما از نظر یک حکیم اندیشه ورز، ستمی است بر بشر. در شرایط تاریخی خاص و با حکومت مستبدان و بیدادگران، این رنج افزایش می یابد و همیشه بر آنانی که اهل تفکر هستند، رنج و آسیب بیشتری وارد می آید. چرا که اهل حکمت و فکر،

حساس تر از دیگرانند و از آنچه بر جامعه و مردم آن می رود بسیار متأثر می شوند. رنج خیام، علاوه بر همه اینها، حیرت فیلسوف بزرگی است که ناتوانی و عجز بشر را در درک حقیقت می بیند و متعجب می شود از اینکه خشک اندیشان با همه قصور فکری، چنان عمل می کنند که گویی به حقیقت کامل رسیده اند و چنین می انگارند که گویی حقیقت، فقط در دل، ضمیر و وجود و دستان آنهاست. به قول زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب «این بدینی به خلق و نومیذی از عقل است که او را چنین به دنیای بیخودی کشانده است». (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۳۲)

و چنین است که ابر انسان ها در گذرگاه رازناک تاریخ این جهان، در آرزوی دنیای دیگری هستند که آیین آن متفاوت با این زمان باشد:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان بر داشتی من این فلک را زمین
از نو فلک دگر چنان ساختمی کازاده به کام دل رسیدی آسان
(هدایت، ۱۳۸۱: ۷۸)

و اما در مقابل این مرگ و رنج دمامد حیات، هر اندیشمندی راهی را برگزیده است و این راه ها، بسیار متفاوتند: هراکلیت، حکیم گویان، روح آنچنان حساسی داشت که یک دم با آن آرام و قرار نبود. او پیوسته در غم و اندوه به سر می برد و بر بدبختی بشر می گریست و روی از جهان و خلق آن برگردانده در اعتزال و تنهایی دیده از جهان فرو بست. ذیمقراطیس بر خلاف او حکیم بدینی بود که بر اعمال نکوهیده مردم و زندگی آنان می خندید. اپیکور از دیگر حکمای بدبین یونان، لذت و بخصوص لذت های معنوی و هنری را تجویز می کرد. محمد بن زکریای رازی، دانشمند ایرانی، زشتی و بدی را در دنیا به مراتب بیشتر از نیکی و زیبایی می دید و راحتی و لذت عمر را در مقایسه با مصائب و دردهای آن بسیار ناچیز می دانست و در نتیجه معتقد شده بود که وجود انسان جز بدبختی و شرّ عظیم چیزی نیست. ابوالعلا معری، برای نجات از درد بی درمان زندگی، جز مرگ راهی نمی شناخت. صادق هدایت برای رهایی و جدایی از غم حیات با باز کردن شیرگاز به هستی خود پایان داد. بودا، فیلسوف بزرگ هند، برای پایان دادن به رنج انسان برنامه و قانونی اخلاقی را پیشنهاد کرد و خیام از این دیدگاه

همچون پدران خود، که شادی را آفریده ای اهورایی برای انسان می دانستند، شادی دوست است یعنی برخلاف معرّی که گوشت نمی خورد تا موجود زنده ای را نیازارد و زن نمی گیرد تا ستمی را که پدر در مورد او روا داشته تکرار نکند، فرصت ها را مغتتم می شمارد و نمی خواهد آن را از دست بدهد و برخلاف آن دیگران توصیه به بهره جویی از ممکنات حیات می کند:

تا کی زغم زمانه محزون باشی؟ با چشم پر آب و دل پر خون باشی؟
می نوش و به عیش کوش و خوشدل می باش ز آن پیش کزین دایره بیرون باشی

(هدایت، ۱۳۸۱: ۸۸)

اگر چه با توجه به بسیاری از شواهد موجود در نوشته های او همچون «گفتار اندر منفعت شراب» و «گفتار اندر خاصیت روی نیکو» در نوز نامه (خیام، بی تا: ۱۰۱-۱۱۱) و بخصوص رباعیاتی که در آن ها به تصریح توصیه به اغتنام فرصت کرده است، تردیدی در چگونگی نگرش خیام به هستی باقی نمی ماند، باز هم گاهی با توجه به عصر سیاه تباهی فکر و جمود اندیشه نظام الملکی چنین به ذهن خطور می کند که شاید رباعیات خیام، حاصل جرقه هایی باشد که گاهی از ذهن علمی و منطقی او متصاعد می شده و شاید از زندگی عملی او بسیار بدور باشد و شاید برای مردی که در زندان قشریت می زیسته و بدبینی عمیق و تردیدی عصیانگر تمام وجود او را فرا می گرفته تنها راه، مقابله منفی با خود و مخالف خوانی بوده باشد و به قول روانشاد زرین کوب:

«شک خیام طغیانی است که فکر و عقل انسان بر خود می کند. وضع زمانه که هیچ چون و چرایی را تحمل نمی کند و با هیچ منطقی تطبیق نمی نماید و در عین حال جستجوی علت و منطق را هم به هیچ فکری اجازه نمی دهد، ناچار این اندیشه را برای صاحب نظر به وجود می آورد که عجز و ضعف از فکر است و محیط و زمانه و نقصی ندارد. اینجاست که فکر بر ضد خود به طغیان و عصیان می پردازد و در ارزش خود شک می کند.» (زرین کوب، ۱۳۷۴:

(۱۳۸) بودا، پارسایی را در شناختن جهان و خدا نمی داند بلکه زیست نیکخواهانه و بدور از «خودپرستی» را توصیه می کند (دورانت، ۱۳۶۷: ۴۹۷) و خیام «می پرستی» را به جای «خودپرستی» قرار می دهد یعنی در تقابل با «می پرستی» است که نکوهیدگی «خودپرستی» آشکار می شود:

من باده خورم و لیک مستی نکنم آلا به قدح دراز دستی نکنم
دانی غرضم ز می پرستی چه بود؟ تا همچوتو، خویشتن پرستی نکنم
(هدایت، ۱۳۸۱: ۷۵)

وقتی بودا، پیری و بیماری و مرگ دیگران را تجربه کرد، دانست که سرانجام او نیز چنین خواهد بود و از این زمان زندگی اشرافی بر او تلخ و ناگوار گردید و آنچنان که خود او می گوید: «همه شادی های حیات در دلش افسرد». (یا سپرس، ۱۳۶۴: ۸۸) و خیام از آنگاه که به حقیقت زندگی اندیشید و عمر کوتاه و ناپایداری آن را شناخت و بی اعتباری دنیا را دید و بی اختیاری انسان را در هستی و نیستی خود به تجربه نشست و حقیقت مرگ را مزمه کرد، تردید خود را به همه چیز تسری داد و اغتنام فرصت و فراموشی و بی خبری را توصیه کرد. گویی یاد مرگ بیدارکننده او بوده است برای اینکه مسیر و مقصد خود را تغییر دهد و او را به نوعی تحرک و پویایی راهبر شود:

قومی متفکرند در مذهب و دین جمعی متحیرند در شک و یقین
ناگاه منادی ای برآید زکمین کای بی خبران راه نه آنست و نه این
(هدایت، ۱۳۸۱: ۷۷)

نتیجه

خیام آنچنان که خود می گوید از سوی جامعه دیروز مورد نقد تأویلی قرار گرفته است و هر طایفه ای بر اساس ظن خود به او گمانی داشته و او را دارای تفکری می دانسته است:

گر من ز می مغانه مستم، مستم گر کافر و گبر و بت پرستم، هستم

هر طایفه ای به من گمانی دارد من زانِ خودم چنانکه هستم، هستم

(همان: ۷۴)

و امروز خیام، براساس ذهنیت های مختلف در فرهنگ جهانی، چهره ای هزار رنگ پیدا کرده است او همچون آینه ای است که هر کس خود را در آن دیده است. او بازتاب ناخود آگاه ماست اما به قول زنده یاد احمد شاملو «وصول به کنه ظلمانی و ناامید شعر و اندیشه خیام، ذهن و فرهنگ و هوشمندی روشنفکرانه یا دست کم خالی از تعصبی را طلب می کند که در دسترس توده ی مردم نیست». (شاملو، ۱۳۵۵: ۴۰) بنا براین هرکس در آئینه رباعیات او خود را می بیند و از این روست که بدون آنکه تنگنای حضور حکومت سلجوقی و فشار آن را بر روح حساس او در نظر آورد، ساده اندیشانه، او را عارف، اسماعیلی، ملحد و گبر و بت پرست می نامد. در حالی که او می تواند همه اینها باشد و هیچ یک از این ها نباشد. روح عمیق و انسانی او و عظمت علمی و اخلاقیش، او را فرسنگ ها بالاتر از این جایگاه می نشاند. او عالم، فیلسوف، ریاضی دان، منجم و شاعری است که در لحظه های وهم انگیز بدینی و ناامیدی و حیرت و تردید با خود سخن گفته است و جامعه ای را در ذهنیت پر ملال خود ترسیم کرده که همه اعضای آن به ناتوانی و عدم اختیار خود در مقابل هستی و نیستی آگاهند و از لحظه های ناپایدار عمر خود بهره می جویند و آن را به شادی و خرمی می گذرانند بدون اینکه نگران بهشت و دوزخ باشند و بدون اینکه هراسی از آینده داشته باشند، بدون خودپرستی، بدون حرص و آز و بدون غرور و نخوت؛ و آن گاه در این عرصه گشایش و رهایی، دنیای دیگری می سازند مقابل این جهان فانی ناموافق که در آن حسرت نام و نان نباشد و آزادگان بتوانند به کام دل خود که چیزی جز آزاد زیستی نیست برسند.

در دهر هر آنکه نیمه نائی دارد وز بهر نشست آشیانی دارد
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گو شاد بزی که خوش جهانی دارد

(هدایت، ۱۳۸۱: ۵۷)

منابع

- ۱- آقایانی چاوشی، جعفر (۱۳۵۸) سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم خیام. تهران: انجمن فلسفه ایران.
- ۲- توسی، خواجه نظام الملک (۱۳۵۸) سیاستنامه (سیرالملوک). به کوشش جعفر شعار. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۳- حافظ شیرازی (۱۳۵۵) دیوان. به اهتمام احمد شاملو. تهران: انتشارات مروارید.
- ۴- خیام، ابوالفتح عمر بن ابراهیم (بی تا) نوروزنامه. به تصحیح مجتبی مینوی و به اهتمام اوستا. مشهد: کتابفروشی زوار.
- ۵- دشتی، علی (۱۳۵۶) دمی با خیام. چاپ چهارم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۶- دورانت، ویل (۱۳۶۷) تاریخ تمدن. مترجمان احمد آرام، علی پاشایی و امیر حسین آریان پور. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۷- ریاحی، محمد امین (۱۳۵۲) مرصاد العباد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸- ریپکا، یان (۱۳۵۰) تاریخ ادبیات ایران. ترجمه عیسی شهابی. تهران.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴) با کاروان حله. چاپ نهم. تهران: انتشارات علمی.
- ۱۰- کسای، نورالله (۱۳۶۳) مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- مصاحب، غلامحسین (۱۳۳۹) حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر. تهران.
- ۱۲- هدایت، صادق (۱۳۸۱) خیام صادق. گردآوری جهانگیر هدایت. تهران: نشر چشمه.
- ۱۳- همایونفر، فتح الله (۱۳۵۵) سیمای خیام. چاپ اول. تهران: انتشارات فروغی.
- ۱۵- یاسپرس، کارل (۱۳۶۴) بودا. ترجمه اسدالله مبشری. چاپ دوم. تهران: نشر نقره.